

09-05-18

دکتر لطیف طبیبی

انتخابات ریاست جمهوری افغانستان و

دلمشغولی برخی از روشنفکران ما

برخی از هموطنان ما بر این باوراند که ، دومین دوره انتخابات ریاست جمهوری، دولت اسلامی افغانستان زمینه ی است که مرحله گذار از یک جامعه توده وار با فرهنگ قبیله ی و سنتی به یک نظام " دموکراسی" که هدف غائی اکثر نیرو های سیاسی افغانستان است، فراهم خواهد گردید. اگر برداشت برخی از فعالان سیاسی ما درست باشد، پس باید پرسش های ذیل را به بحث کشید.

1) آیا ابزار تشکیلاتی تحقیق این امر کدام است؟ حزب ، جبهه ، یا جنبش ؟ البته این ها همه می بایست حضور داشته باشند و از جهاتی مکمل یک دیگر، تا مقدمه مرحله گذار فراهم گردد. درحالیکه از بررسی برنامه های برخی از احزاب سیاسی افغانستان به این واقعیت آشنا می شویم که آنها برای مردم افغانستان طرحی ندارند، اما باین علت آنها وارد این حوزه می شوند تا وا نمود نمایند که گویا با تشکل و نامگذاری گروه ها یی بنام احزاب سیاسی، خود را در حوزه ی از وظایف خاصی قرار می دهند، تا اکت سیاسمداری نمایند، باآنکه موجودیت اینگونه احزاب با عمق مسائل اجتماعی مردم چندان رابطه یی هم ندارد، اما طاهرا بدینگونه ابراز ادای دین می کنند.

2) پرسشی که اکنون مطرح است، اینست که آیا بقایای نظام کهنه طالبان و حامیان آن در نخستین دوره ریاست جمهوری آقای کریزی ، خلع سلاح شده است؟

3) نقش متولیان مذهبی، در هفت سال گذشته که افغانستان به نوعی در پروسه سیاست جهانی الحاق گردیده است، چه آثاری در وضع اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه فقر زدهء افغانستان از خود باقی گذاشته است؟ و اکنون این عناصر در ساختار سیاسی افغانستان به چه صورتی در آمدند؟ از چه موضعی حکمفرمایی مینمایند؟ و در چه موضعی سنگر گرفته اند؟

4) چرا در پروسه جهانی شدن افغانستان روشنفکران افغانستان از مواضعی سیاسی عقب رانده شده اند؟ اگر این مساله را دقیق تر طرح کنیم ناچار باید بگوئیم که، چرا امروز مسائل مهمی که در پهنه اجتماع افغانستان مطرح می شود، هیچگاه روشنفکران افغانستان در آن نقش ندارند؟

اینک برای قضاوت درست مسائل فوق را دقیق تر طرح می کنم.

اول: حزب

از جمله کسانی که تا کنون نامزد انتخابات ریاست جمهوری معرفی شدند، چندین نفر شان پیوند حزبی دارند. در اوائل آقای انورالحق احدی که از نگاه فکری نزدیک به حزب افغان ملت است، و از مقام وزارت مالیه کنار گیری نمود، تا در انتخابات ریاست جمهوری شرکت نماید، ولی اکنون در لیست نامزد های ریاست جمهوری نیست. همچنان جبهه مشارکت ملی که گفته میشد از 36 حزب نهاد اجتماعی و جمعی از افراد مستقل سیاسی نمایندگی میکند، اعلام موجودیت کرد. به گزارش خبر رسانی باخترا تاریخ 25 اپریل 2009، جبهه مشارکت ملی در نشست اعلام موجودیت نمود، اجمل سهیل که رهبری جبهه مشارکت ملی را به عهده دارد به حیث رئیس جبهه در جلسه یاد شده، گفته است که، آنها تا 10 روز آینده کاندید شان را غرض رقابت در انتخابات آینده ریاست جمهوری معرفی خواهند نمود. معلوم نشد که نماینده آن ها کی است؟

بهر حال برخی از احزاب مانند حزب افغان ملت از نگاه تاریخی و قومی در افغانستان سابقه دارد و شناخته شده است. مسئله یی که برایم تعجب آور است، این است که "حزب آزادگان افغانستان" با معرفی آقای محبوب الله کوشانی، و غیره احزاب نوین با معرفی نمایندگان خود، دارای کدام جاذبه اجتماعی و مظهر منافع کدام طبقه اند؟

وئب سایت "کابل پرس" از تاریخ بیست اپریل بصورت مشرح بیوگرافی سیاسی برخی از نامزد های ریاست جمهوری افغانستان را نشر کرده است.

از نگاه تنوری جامعه شناسی، احزابی که نامزد های حزبی خود را در میدان مبارزه ریاست جمهوری و یا صدراعظمی در یک مملکت معرفی می نمایند، باید حزب شان دارای کشش و جاذبه اجتماعی باشد. وجود کشش و جاذبه اجتماعی، لازمه اش این است که حزب معرف و مظهر منافع طبقات و گروه های بیشتری از اجتماع باشد. هر حزبی در خودش باید رسالت و ماموریت مبارزه اجتماعی را تائید کند و اگر صریح تر بیان کنم هر حزبی فلسفه و علت وجودیش مبارزه است. هیچ حزبی به معنای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آن، بدون وجود مبارزه و قبول مبارزه مفهوم ندارد و نمی تواند کشش و جاذبه لازم را برای نفوذ در توده های مردم بدست آورد.

معمولاً در جوامعی که دموکراسی نهادینه شده است، نامزد های حزبی بر اساس شایسته گرایی معرفی می شوند. نکته مهم در انتخاب شایستگان، این است که از طرفی باید زمینه بروز خلاقیت ها و استعدادها فراهم باشد تا افراد شایسته بتوانند استعداد های خود را شکوفا سازند و از سوی دیگر، افراد شایسته شناسایی شوند و این فرآیند تنها از طریق نظام حزبی و جامعه مدنی میسر است. چیزیکه در افغانستان تا حال وجود نداشته و ندارد.

گر حزبی را در ساحه انتخاب، یک دولت قلمداد کنیم، افراد حزبی، متناسب با علانق و دانش و مهارت های خود در کمیته های حزبی به فعالیت می پردازند و ضمن کسب تجربه و پرورش استعدادها و توانایی ها، خود را در معرض انتخاب قرار می دهند. رهبران حزبی نیز با شناسایی افراد فعال حزب و متناسب با توانایی و شایستگی های آنان، پس از پیروزی حزب، مسئولیت هایی را به آنان محول می کنند. در غیر آن صورت در جامعه یی که عاری از احزاب سیاسی باشد، چنانچه مبنا و ملاک انتخاب مدیران نظام سیاسی، لیاقت و کاردانی باشد بازهم در حلقه تنگ شناخت شخصی افراد محدود می گردد و بسیاری از افراد لایق شناسایی نمی شوند. در نتیجه سطح توان ابزار اجراییه نظام سیاسی در جامعه از حد پایینی، فراتر نمی رود. افزون برآن که در نبود احزاب، زمینه پرورش استعدادها و خلاقیت ها نیز زایل می گردد.

به طور کلی به این نتیجه می رسیم که، حزب به مجموعه افرادی اطلاق می شود که در اهداف، خط مشی و اصول اداری اشتراک نظر داشته باشند، برای تحقق آرمان ها و خواسته های خود، در پی به دست گرفتن قدرت سیاسی باشند. لازمه چنین کاری داشتن برنامه از سطح فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جامعه، همراه با تشکیلات سازمانی؛ تبلیغات و رقابت با سایر احزاب و گروه های اجتماعی است. از طریق جلب حمایت عمومی و پشتیبانی آنهاست که هر حزب می تواند آرمان ها و اهداف خود را در جامعه محقق سازد.

نه تنها در جامعه قبیله ای افغانستان، بلکه در بسیاری از کشورهای آسیایی به ویژه کشورهای همجوار افغانستان هنوز احزاب سیاسی بر اساس منافع قومی، منطقه ای، نژادی و مذهبی شکل یافته اند. از همین خاطر در چنین کشورها محیط کار به آزمایشگاه و میدان آزمون و خطا و رشوه تبدیل شده و در پی آن صدمات جبران ناپذیری بر نظام سیاسی وارد می شود. مسئله یی که اکنون نظام سیاسی افغانستان، پاکستان و غیره، به آن دچار شده اند.

کسانیکه در افغانستان دست به تشکل احزاب سیاسی زده اند و در عین حال دلایل فعالیت سیاسی و حزبی خود را در شرایط کنونی افغانستان رسیدن به تحکیم دموکراسی، جامعه مدنی، اومانیسم و غیره ذکر می کنند، این عناصر خوب می دانند که از نگاه تاریخی ذهنیت دموکراسی از اندیشه طبقه کارگر بوجود نیامده است و دموکراسی با ایدئولوژی های خلق الله مذهبی و طبقه سنتی، مغایرت دارد. تکیه گاه روند دموکراسی در جامعه در اوائل هیچگاه فقرا و طبقات محروم جامعه نبودند. بلکه دموکراسی که امروز در بسیاری از کشور های جهان نهادینه شده است، تکیه گاه اصلی آن طبقه بالا و مرفه جامعه بودند. بدبختانه از مدت سه دهه پیش تا امروز برخی از روشنفکران فعال افغانستان از اصطلاحات و مقولات سیاسی جامعه شناسی صحبت می کنند، بدون آنکه از پروسه تکامل این مقولات و اصطلاحات درک درستی داشته باشند.

در برخی از جوامع طبقه متوسط پشتبان دموکراسی بوده است، اکنون در افغانستان این طبقه نظر به رونق تجارت و رشد نیروهای تازه اقتصادی سر بلند کرده است؛ برای درک این واقعیت کافیت که به احصائیه های سرمایه گذاری های افغان ها در دویی نظر اندازیم. امروز در افغانستان خان های قبائل و مالکین بزرگ که صاحبان اصل و نسب بودند و تا این موقع سرنوشت اجتماع افغانستان را مقرر می کردند، به تدریج خود را در برابر صاحبان ثروت و نودولتان تجارت پیشه کنونی، ناتوان یافتند.

اکنون در افغانستان بر خلاف دوران رفوم های سلطنت امانی و دهه پلان های پنج ساله، انباشت سرمایه مالی زیادی صورت گرفته است. این تبادلات ناموزون سوداگری باعث بروز یک طبقه متوسط بازاری شده است. این طبقه عملاً در بازار سوداگری بخاطر منافع خود گاه گاهی در مقابل برنامه های بانک جهانی و آسیایی موقف می گیرند. اگر روشنفکران افغانستان به دوران جمع شوند این طبقه متوسط سوداگر؛ قادر خواهد شد که روند امور اقتصادی را به نفع توده کثیری از اجتماع افغانستان هدایت کند و، به دست بگیرد. برای اینکه مشکلات عمده طبقه متوسط بازاری افغانستان در این دوره از یک طرف ضعف سیاسی و بی توجهی و بی مسوولیتی دولت مرکزی و از طرف دیگر عدم موجودیت لانه ی روشنگری است که، عقاید و ارزش گزاریهای اقتصادی و اجتماعی او در بین اقشار مختلف جامعه نفوذ پیدا کند. از نگاه تنوری اقتصادی لازمه حیات و رشد طبقه متوسط نوین وابسته به آزادی فردی و اقتصادی است.

در کشوری که معاش دفتر ریاست جمهوری و اعضای کابینه او ماهانه از امریکا و یا بانک جهانی در حدود 5 میلیون دالر صادر می گردد، در چنین یک ساختاری سا حه اجراآت رینس جمهور و نقش دولتی به اصطلاح "ملی" تا چه اندازه از خود مختاری بر خوردار است؟

پرسشی که در اینجا مطرح می شود، چرا برخی از فعالان سیاسی که احزاب خود را معرفی نموده اند ، همسویی با طبقه متوسط ندارند و ایشان باید طبقه متوسط افغانستان را جلب کنند، تا به کمک آن زیر بنا اقتصاد ملی و حفظ تولیدات زراعتی و صنعتی یدی افغانستان را در مقابل بانک جهانی و سرمایه های خارجی حفظ نمایند و قدمی در راه فرهنگ ، اقتصاد و سیاست خود مختاری ملی ، بر دارند.

چند ماه ای که در پیش است آغاز دوره دوم انتخابات ریاست جمهوری افغانستان است. از وراى مطبوعات داخل افغانستان معلوم می شود که جنگ زرگری بر سر انتخابات ریاست جمهوری آغاز شده است. برای اینکه برخی از احزاب نماینده برای مقام ریاست جمهوری افغانستان پیشکش کرده اند. و تعدادی بصورت فردی نامزد ریاست جمهوری شدند.

مردم وادی های هندوکش اندکی نیز متعجب - تعجبی آمیخته با طنز- از خود می پرسند چگونه هر وقت انتخاباتی پیش می آید، احزاب سیاسی بحرکت در می آیند و بر سر چوکی های ریاست جمهوری و یا پارلمان به جنگ و نزاع می پردازند و پای آزادی و مقولاتی چون ارتجاع ، دموکراسی ، مافیای تریاک ، خلقی ها و پرچمی ها، غاصبین جایگیر و بالآخره جنایات کاران و جنگ سالاران محلی و غیره به میان کشیده می شود و اصول بخطر می یافتد ومسئولیت دفاع از مردم، فقرا، دموکراسی و آزادی احساس می شود ولی به محض اینکه انتخابات انجام شد سر و صدا ها می خوابد ارتجاع و دموکرات ها ، قاتلین سابق، جنایتکاران جنگی، کمونیست های خلقی و پرچمی و اسلامیت ها باخور خود بر می گردند یا بر گردانده می شوند تا برای شرکت در یک معرکه بعدی دیگر به استراحت بپردازند.

از همین خاطر مردم وادی های هندوکش از قبول نقش در احزاب سیاسی و انتخابات سیاسی و اجتماعی کناره گیری می کنند و خوب می دانند که نقش برخی از احزاب کنونی در روند اجتماعی افغانستان تاثیری ندارند. برای اینکه نامزد های برخی از احزاب در انتخابات فقط و فقط بخاطر شخصیت اجتماعی و حزبی و با در نظر داشت منافع شخصی خویش وارد میدان انتخاباتی می شوند.

دوم: نظام کهنه طالبان

نخست از همه باید در باره این پدیده کنگاش صورت بگیرد که، کار کرد جمهوری اسلامی افغانستان در هفت سال گذشته چه بوده است. مساله ایست که مطالعه آن، کار ارزیابی را تسهیل می کند و به ویژه برای طراحان سیاسی دولتمداران آینده افغانستان که شکل گیری روند فراگیری دموکراسی را در افغانستان شعار می دهند، یک امر ضروری است.

در این که دولت های معاصر در افغانستان، اعم از نادرخان، ظاهرشاه، خلق و پرچم، نظام های جناح های مذهبی و امارت اسلامی طالبان سعی خود را به کار برده اند تا مانع برقراری یک حکومت دموکراسی و مردم سالاری در افغانستان شوند، تردید نیست. در حقیقت با حاکمیت استبداد، بر ارگان های اساسی این کشور، مردم افغانستان زیر فشار استبداد داخلی و فرهنگ قبیله ای و جنگ های خانمانسوز تا کنون خون می دهند. اما اگر به گفتن همین بسنده کنیم، حق مطلب ادا نشده است.

نظام کهنه طالبان با یک حمله نظامی برق آسای ایالت متحده ی امریکا فرو ریخته شد. ولی باید بدانیم چه نظامی جای این نظام کهنه را گرفت؟ مساله جانشینی، طبعاً با فرو ریختن نظام کهنه حل نمی شود.

در زمستان 1381 خورشیدی ما در شماره پنجم مجله " مردم نامه باختر " در یادداشت ویراستاران نو شتم که، جای شک نیست که تحولات امروزی و تأسیس حکومت موقت بر زمینه های نیاز درونی کشور و خواسته های مردم به وجود آمده است. ولی آیا این حکومت آنقدر استقلال دارد تا بتواند وظایفش را به گونه ای که منافع ملی افغانستان را بر منافع متحدان بین المللی اش اولویت بخشد، به انجام برساند؟

بدبختانه برخی از روشنفکران ما که درک درستی از دموکراسی و نقش سیاسی امریکا در حوزه نداشتند، آن روز ها در جبهه آقای کرزی و جمهوری اسلامی افغانستان سخت دل بسته بودند ولی امروز که دولت افغانستان در زمینه اجراءات رنگ باخته است، آن ها از جمله منتقدین حکومت، جمهوری اسلامی افغانستان شدند.

در این دوره زمانه که از سوی دولتمداران و متحدان بین المللی افغانستان، شعار های مدافعین دموکراسی و اکثریت داده می شود، این انگیزه به نسبت گسترش قدرت سرمایه مالی در سراسر گیتی است. به ویژه بعد از - فروپاشی شوروی و سپس کشور های اروپایی شرقی که در واقع نظام های

لگدمال کننده ی حقوق و آزادی زحمت کشان بود - و به همین دلیل نیز چاره ای جز سرنگونی نداشت و متلاشی شد، امروز سرمالی به مثابه وسیله همبستگی بازار جهانی، کشور های محروم را بخود الحاق کرده است.

برخی از روشنفکران کشور های محروم با پروسه دموکراسی بی بند و بار کشور های صنعتی همنا شده اند. دموکراسی که در آن حقوق مدنی و کرامت انسانی و اومانسیم بشر دوستانه در آن پرورش یافته است، پدیده اجتماعی با ارزشی است که نباید با آن بخاطر قدرت طلبی روشنفکرانه، سازش کاری با آن صورت بگیرد. چیزیکه در افغانستان رواج پیدا کرده است.

افغانستان از سه دهه واندی است که در حلقه سیاست های اقتصادی و تجاوز گرانه مستقیم کشور های شوروی سابق و دولت امریکا و باقی کشور های سرمایه داری در آمده است. در جهان امروز سخن گفتن در باره ی دموکراسی حتی در جامعه توده واری چون افغانستان کارمشکلی نیست. برای اینکه افغانستان نخستین کشور فقیری بود که، طراحان اقتصاد جهانگرای لیبرالیسم نوین به رهبری بوش دوم و گروه (شیکاگو بایز) که از بحران اقتصادی سرمایه های مالی جهان آگاه بودند، ساختار اقتصادی بازار آزاد شبه سرمایه داری را در جهان محروم تبلیغ می کردند. نمونه ی آنرا در افغانستان در زیر چتر ایدئولوژی اسلامی، سر پا کردند. بعد از آنکه آقای کریزی به حیث رئیس جمهور افغانستان انتخاب شد. دولت بوش دوم، نظام افغانستان را بطور نمونه ، به جهانیان عرضه نمود. دولتی که عاری از قدرت اداری و سیاسی بود.

دولت ایالات متحده امریکا و شرکت های بزرگ آن زیادتیر از چهل سال پیش چنین سیاستی را درنیمه قاره امریکایی جنوبی عملی نمودند. دولت امریکا برای حفظ منافع اقتصادی خود در یازده کشور امریکای جنوبی و وسطی دولت های نظامی را سر پا کرد.

همزمان دولت های ایالات متحده و انگلیس و غیره کشور های غربی در کشور های همجوار افغانستان و کشور های عربی ، سیاست پشتبانی از گروه های مذهبی را در کشور های اسلامی پراهنداختند. امروز بهترین نمونه برای ما کشور همسایه ما دولت و جامعه پاکستان است. پاکستان کشوری است که از نگاه تکنالوژی پیشرفته و تولیدات آن در سطح جهان همردیف کشور های رو به انکشاف است. بدبختانه پاکستان با جمیعت بزرگی که دارد ، در دهه نخست هزاره سوم عاری از یک قشر روشنفکر تعقل گرا است. امروز در جامعه پاکستان اثری از عقل گرایی دیده نمی شود. اکنون درساختار اجتماعی پاکستان صحبت از اندیشه سکولاریسم و اومانسیم جای ندارد. این دست آورد نتیجه سیاست پشتبانی

از مذهب‌یون علیه نیروهای طرفدار جامعه مدنی و روشنفکران که توسط امریکا و انگلیس و غیره کشور های صنعتی در کشور های اسلامی براه انداخته شده است، می باشد.

پرسش های که بعد از مطالعه برخی از مضامین روشنفکران افغانستان در این برهه مطرح است، این است که، آیا فعالان سیاسی افغانستان می دانند که دولت امریکا و متحدان بین المللی آن از افغانستان چه می خواهند؟ برای چه آن ها در افغانستان آمده اند؟ چه هدف دارند؟ آیا راستی آن ها علیه طالبان اند؟ و ما از آن ها چه می خواهیم؟ روشنفکران افغانستان از آنها چه توقع دارند؟

یاد نام آقا بزرگ علوی یکی از روشنفکران ایران است که، در روز های آخر حیات خود در شفاخانه برلین، مصاحبه یی با یک گزارش ایرانی انجام داده بود. که برخی از آن مصاحبه در هفته نامه " شهروند " شماره 293 سال 1375 خورشیدی در تورنتو، به چاپ رسیده است. مصاحبه در باره نقش روشنفکران است. به قضاوت بزرگ علوی که یکی از معضله ی عمده ی برخی از روشنفکران در شرق ، قدرت طلبی است. به باور همو برخی از روشنفکران شرقی نتوانستند خود از قدرت طلبی نجات دهند. این واقعیتی است که از مدت سی سال بدین سو در ساختار حکمفرمایان افغانستان مشاهده می شود. در غیره آن کسیکه رسالت و آرمان روشنفکری داشته باشد و آگاهی از بررسی تاریخ چند دهه افغانستان داشته باشد، به سادگی تحت تاثیر مادیات قرار نمی گیرد.

سوم: نقش متولیان مذهبی

حوادث سیاسی که در سه دهه اخیر در افغانستان بوقوع پیوست، بهترین زمینه به رشد جناح های مذهبی افغانستان بود. هم کشور های غربی با حمایت بی دریغ مالی از جناح های اسلامی افغانستان بهره سیاسی بردند و هم جناح های مذهبی افغانستان به هویت سیاسی ، اجتماعی و سوداگری رسیدند. بزرگترین بازنده سیاسی و اجتماعی قشر روشنفکر افغانستان است. برخی از نهاد ها و عناصر روشنفکر نسبت عدم آگاهی سیاسی در اوائل به زیر چتر جناح مذهبی تحت نام دفاع از خاک و بخاطر آزادی افغانستان صف کشیدند. در نتیجه امروز آن ها حکمفرمایان اصلی افغانستان اند.

متولیان مذهبی افغانستان نه به قانون اساسی پایبند اند و نه به دستگاه اداری و سیاسی دولت افغانستان. برخی از آن ها از قانون اساسی اطلاعی ندارد. بعضی از آن ها ضرورتی به دانستن موارد قانون اساسی کشور ندارند. برای اینکه تمام دستگا به امیال آنها دور می خورد. هر انسانی که باورمند

به ایدئولوژی باشد، خواه مذهبی و خواه غیره مذهبی قوانین مدنی و نظام سیاسی برای او ارزشی ندارد. برای روشن به گفتار پیش یک مثال از حوادث چند هفته اخیر افغانستان را می آورم.

همه ما از مدت یک ماه بدین سو شاهد فیصله مجلس نمایندگان افغانستان در قسمت قانون " احوال شخصیه اهل تشیع " بودیم. این قانون خوشبختانه از یک طرف با مقاومت سر سخت زن ها در افغانستان مواجه شد و از جانب دیگر این قانون در تضاد با قانون اساسی افغانستان است. برای اینکه در قانون اساسی افغانستان بر خلاف قوانین مذهبی با تکیه بر قانون مدنی، برای زن ها نیز حقی قائل شده است. از جانب دیگر فیصله مجلس نمایندگان افغانستان با مخالفت برخی از کشور های محافظ جمهوری اسلامی افغانستان مواجه شد. آقای کریزی که بعد از امضای قانون فوق متوجه شد که در زمینه اشتباه صورت گرفته است. به وزارت عدلیه افغانستان هدایت داد که موضوع را مورد بررسی قرار دهند.

چند روز بعد آقای شیخ آصف محسنی که طراح جمهوری اسلامی افغانستان است، ضمن کنفرانس مطبوعات گفت که، من اجازه نمی دهم که کسی به قانون فوق تغییراتی بوجود بیاورد. در اینجا کوتاهی عقل باورمندان به ایدئولوژی نمایان می گردد. آقای شیخ آصف محسنی ساختار سیاسی افغانستان را نادیده می گیرد. همو که دار و دسته او این قانون را جهت رسمی شدن به مجالس نمایندگان افغانستان پیشکش نموده بودند و، اکنون که مجلس نمایندگان افغانستان می خواهد تغییری در آن بیاورد، او اجازه به کسی نمی دهد که در قانون تغییراتی بیاورند.

شیخ آصف محسنی فراموش کرده است که، او در افغانستان تولد شده و زمانیکه شاه اسماعیل صفوی به گسترش مذهب شعیه در ایران دست زده بود، کشور ایران یک دوره حکمرانی افغان ها را در صفهان سپری نموده بود. مردم افغانستان مذهب شعیه را صد در صد از ایران به عاریت نگرفتند، بلکه مردم افغانستان مذهب شعیه را با شالوده ای از ساختار اجتماعی و اقتصادی افغانستان پذیرفته اند و پیروی می کنند و قبول دارند. مردم اهل تشیع افغانستان که اکثر مناطق افغانستان سکونت دارند، از قدیم زن های شان در روند تولیدات زراعتی در پهلوی مردان آزاد بودند. در تاریخ معاصر افغانستان زن ها خیلی خوب از آزادی و حق تولید بر خوردار بودند. مسئله ی که امروز دامنگیر زن های افغان شده است، دخالت سیاسی بیرونی کشور های همجوار افغانستان است که، بخاطر منافع سیاسی و اقتصادی خود متولیان مذهبی ما را استفاده می نمایند. در نتیجه همین دخالت سیاست کشور های همجوار و عربستان سعودی است که، امروز برخی از متولیان مذهبی ما در مقابل خواست های بر حق نیمه از جامعه سنگر گرفتند.

برخی از آنها هنوز به فکر دوران فتوای مذهبی اند، به مجلس نمایندگان و دولت و قانون اساسی کشور هیچگونه ارزشی قائل نیستند. در حالیکه در تاریخ معاصر افغانستان مسائل مذهبی به شکل ساده حل می شد. این قلم که از ریشه سخت شیعه ام خوب بیاد دارم که اگر زمانی در هرات برخی مسائلی مذهبی مطرح می شد که ، ضرورت به راهنمایی عالمی بود، مردم پیش مرحوم شیخ آصف قندهاری می رفتند و به راهنمایی آن مرحوم مشکلات عقیدتی خود را حل می کردند. در قدیم مرجع الهام ما متولیان مذهبی خود جامعه ما بودند. چنانچه زنده نام سید اسماعیل بلخی، روحانی مبارز بعد از آزادی از زندان در کابل منبع الهام برای محصلین و مردم بود. اکنون که افغانستان به نسبت ضعف قدرت مرکزی میدان مداخله سیاسی، کشورها همجوار قرار گرفته است، تغییرات سرنوشت مذهبی ما به امیال کشور های همجوار ما ست.

چهارم: روشنفکران

متعاسفانه که از سه دهه بدین سو جریانات روشنفکری افغانستان تاریکترین بخشی از تاریخ خود را سپری می نماید. از همین جهت روشنفکران افغانستان در پروسه جهانی شدن افغانستان نه نقشی دارند و نه هم الترناثیفی. جوابگوی تمام بدبختی ها کنونی حزب دموکراتیک خلق و پرچم است. همو حزب خود فروخته بود که سبب این سیاه روزی در افغانستان گردید. قشر فعال جامعه را از تیغ کشید. نیرو های اصلی جامعه را از بین برد. امروز ساختار اقتصادی و اجتماعی کشور جهانی افغانستان جامعه توده واری را به نمایش می گذارد که برخی از مردم آن گرفتار، با مریض های روانی، فقر زده گی، بیسوادی مزمن، خود فروشی، تجاوز جنسی به اطفال و در کشمکش قومی و مذهبی گرفتار شده اند.

یک مسئله باید اینجا روشن شود زمانیکه ما صحبت سر روشنفکران افغانستان می کنیم، باید این پرسش بی درنگ آورده شود که ما از کدام نسل روشنفکر صحبت می کنیم. نسل اولی که میانه ی پینجاه را سپری نموده اند و اکنون نزدیک به سی سال است که در مهاجرت و یا واپس به داخل افغانستان امرار حیات می نمایند ، این نسل نظر به انعکاس تفاوت فرهنگی که مهاجر بوده، تغییرات اساسی در رفتار و کردار آن وارد شده است. این تغییرات اثراتی روی روابط زندگی، ارزش های انسانی و اجتماعی و فرهنگ آن گذاشته است.

اگر صحبت از نسل دوم ما است، باید به این واقعیت آگاه باشیم که نسل دومی که خارج از افغانستان زندگی کرده است، آنها از ارزش های نوین کشور های میزبان آموخته اند. نسل دوم که در داخل افغانستان اند آنها مانند نسل دوم کشور های میزبان ، تصورات درونی از جامعه افغانستان ندارند. در

هر صورت مسئله عمده این است که ما نباید راهنمای سیاسی و اجتماعی نسل دوم خود باشیم. بگذاریم که نسل دوم خود شان راه تکامل سیاسی و اجتماعی جامعه خود را کشف کنند.

از نظر من تا هنوز برخی از روشنگران ما بر مسائل افغانستان خیلی سطحی و ساده اندیشانه می نگرند. دیدیم که در اوائل تشکیل این نظام، خیلی ها شیفته ی این نهاد شده بودند. شعارهای در جهت تشکیل نهادهای سیاسی و فرهنگی روشنفکران در داخل افغانستان سر داده می شد و گویا نهادهای جامعه ی مدنی را تقویه می کردند، تا آنجا که بیشتر روشنفکران روز خوشبختی مردم افغانستان را در همین نظام می دیدند.

از آن جایی که روند اقتصادی در افغانستان با سرمایه ی مالی آغاز به فعالیت های گوناگون کرده است و بانک جهانی و آسیایی نقش عمده ی این ماموریت را به عهده دارند، این ساختار خیلی زود توانست برخی از روشنفکرانی را که تحت شرایط جنگ دهه های اخیر نتوانستند به نمایش حضور خود در افغانستان ادامه دهند و برخی از آن های را که موفق شده بودند تا خود را در خارج بار دیگر در صحنه فکری اجتماع کوچک افغان ها نمایان کنند، به گرداگرد این محور فکری جمع کند.

آنچه که اکنون به ویژه برای روشنفکران مطرح است و همه یی ما راجع به آن فکر می کنیم و تصور می کنیم بعد از تجربه ی نزدیک به سی سال به آن برسیم، آن است که آیا جامعه ی ما به دموکراسی و مردم سالاری خواهد رسید؟ اگر این مفهوم، برای ما روشنفکران و توده های مردم نامفهوم باقی بماند باز هم ممکن است در چاله یا چاه دیگری بیفتیم. پس بهتر است تجربه ی گذشته و مفاهیم و سیاست های جمهوری اسلامی افغانستان در روند اقتصادی و اجتماعی بدانیم و معنای مفاهیم فوق را در شرایط کنونی افغانستان در بستر تضاد ها و ناهنجاری های فرهنگ درونی جامعه به بررسی و کاوش گیریم. باید بپرسیم که آیا سامانه ها و وضع درونی جامعه ی ما این بار به مرحله ی گذار و ساختاری والاتر آماده شده است؟ بیان این پرسش ها و پیش زمینه ی تاریخی آن ها از آن جهت اهمیت دارد که در روشنایی آن ها خواهیم سنجید که کارنامه ی عملی نظام جمهوری اسلامی کنونی افغانستان تا حال چه بوده است؟ و سرنوشت آینده ی آن چه خواهد بود و کشور را به کدام سو خواهد برد؟

آنچه که واقعیت دارد و این قلم بعد از مشاهدات از درون جامعه افغانستان بدین نتیجه رسیده است، این است که تغییرات ناهمگون و ناهماهنگ اقتصادی و اجتماعی که توسط نظام جمهوری اسلامی به پشتیبانی سیاست ایالات متحده ی امریکا و بانک جهانی در چند سال اخیر در افغانستان رخ داده است، نه تنها اینکه برخی از این برنامه ها همزیستی اجتماعی را دشوار کرده است، بلکه هر دم بر تناقض و

تعارض ارزش ها و روش ها افزوده است. البته این گونه دشواری ها و گرفتاری ها را در هر جامعه یی که مرحله ی گذار از کهنه به نو را می گذراند، می توان یافت. اما در تاریخ معاصر ما این پدیده به خوبی روشن است که در موقعیت انتقالی در افغانستان، مسائل و دشواری های رخ نموده است که از ویژگی های فرهنگی و تاریخی منحصر به خود ما نشأت گرفته است. به همین سبب دوران کنونی گذار افغانستان که با سیاست اقتصادی بازار آزاد بانک جهانی و کشورهای غربی، که در بستر ساختار نا به هنجاری چون جمهوری اسلامی پیاده شده است، دچار پیچیدگی ها و عارضه های شده است که بدون درک درست این عارضه ها و چاره جویی های مناسب، جامعه راه به جایی نخواهد برد و باز هم این مرحله ورشکستگی و ناکامی تلخی را به ناگزیر به دنبال خواهد داشت.

کلاف مشکلات روشنفکران ما از آن جا پیچیده تر شد که نتوانیستم با وجود جو مساعد، با ناروایی های که طی سه دهه ی اخیر بر این سر زمین تحمیل شده بود، با یک روش نقادانه و تعقلی برخورد و تسویه حساب کنیم و بر پایه ی چنین روشی به مسائل اجتماعی و اندیشه های نوین بپردازیم. هدف من در این نبشه جستجوی راه های در جهت شناخت مرحله ی گذار کنونی و انتخابات ریاست جمهوری افغانستان است. اگر عطف توجه کوچکی به تاریخ کشور مان در سده جاری خورشیدی به نماییم، می بینیم که مردم ما لااقل گاه گاهی کوشش های داشته اند تا به « قافله تمدن » پیوندند، منتهی آنانی که « سرقافله » بوده اند حاضر به قبول دیگران در این صف نبوده اند. چون پیوستن به قافله تمدن است که باعث صنعتی شدن و تغییر در ساخت استبداد ذهن افغان ها می گردد. البته سیاست های استعماری نیز از درون ابرهای تیره این کشور، تاریک اندیش ترین و ارتجاعی ترین دشمنان ضد مردم را در سر قافله جای داده اند.

باعرض حرمت . تورنتو می 2009